

نگاهی به فیلم «روی علف‌های خشک» از سینمای ترکیه

## بحرانی که حل نشده باقی می ماند

• منوچهر دین پرست



سینمای «نوری بیلگه جیلان» در ترکیه، توانسته میان مخاطبان جا باز کند و حامیان جدی برای خود دست و پا کند. او از جمله فیلمسازانی است که در آن، زندگی روزمره انسان‌های دور افتاده از مدرنیته، گرفتار در باتلاق تکرار و روزمرگی‌ها را به مخاطب عرضه می‌کند. او توانسته روابط پیچیده و گاه مضحک انسان‌ها را دستمایه قصه خود قرار دهد تا برای مخاطبان وضعیت بحرانی انسان را به تصویر کشد.

فیلم «روی علف‌های خشک» (About Dry Grasses) جدیدترین اثر این کارگردان خوش نام ترک (۱۹ می ۲۰۲۳) در هفتادوششمین دوره از جشنواره کن اکران شد. این بار چندم است که جیلان در جشنواره کن حضور پیدا می‌کند و پیش از این در سال ۲۰۰۲ برای فیلم «اوزاک» (Uzak) برنده جایزه بزرگ هیأت داوران در سال ۲۰۰۸ برای فیلم «سه میمون» (Three Monkeys) جایزه بهترین کارگردانی، در سال ۲۰۱۱ برای فیلم «روزی روزگاری در آناتولی» (Once Upon a Time in Anatolia) جایزه بزرگ هیأت داوران و در سال ۲۰۱۴ برای فیلم «خواب زمستانی» (Winter Sleep) برنده نخل طلا شده بود.

اکنون او توانسته دهمین فیلم خود را با قصه‌ای جدید و جذاب ارائه کند. فیلم «روی علف‌های خشک»، داستان یک معلم به نام سامت (با بازی دنیز جلیل‌آغلو) را روایت می‌کند که درگیر حواشی و مشکلاتی در محل کارش می‌شود. مشکلاتی که مربوط به رابطه او با شاگردانش و به خصوص یکی از آنها به نام سوییم (با بازی ایچه باگچی) است. او به انحطاط اخلاقی محکوم می‌شود و همین موضوع و درگیری‌اش با مدیر مدرسه، تمام رفتار و زندگی شخصی او را زیر سؤال می‌برد.

جیلان در تلاش است تا در اغلب فیلم‌های خود و به خصوص همین فیلم آخر، تنهایی و از خود بیگانگی و رویارویی انسان‌ها را تعریف کند. فیلم «روی علف‌های خشک» دراماتیک و واقع‌گرایی است که مخاطب را درگیر خیال بافی نمی‌کند، اما بی‌گمان او را در وضعیت قضاوت اخلاقی پیچیده و گوناگونی قرار می‌دهد. تعلیق‌هایی که جیلان در فیلم‌هایش ایجاد می‌کند، ذهن مخاطب را چنان درگیر



نگاهی به رمان «مردن به سبک یک آدم معمولی»

نوشته محمدرضا یاری کیا

## زندگی مرد میانسال



محمدرضا حیدرزاده

در گذشته چیزی هست که مرا مجذوب خود می‌کند. آن هم فصل زمستان است. قدیم‌ها زمستان گرم بود، من همیشه با پیراهن آستین کوتاه در کوچه‌مان بازی می‌کردم. بهروز عادت داشت مخفیانه روغن پارافین آقام را بردارد و



به موهایش بمالد.

بهروز شش سالی از من بزرگتر بود، زود قد کشیده بود و سبیلش بلندتر از بچه‌های هم‌قد و قواره‌اش بود. من از تجربه دیگران استفاده می‌کردم، همانند تراشیدن سبیل بهروز. او پیش از آن که سبیل‌دار شود با من بازی می‌کرد، اما حالا می‌گفت: «زشته من با این سبیلیم بیام با تو به وجبی بازی کنم»....

عمومونچهر می‌خواست جلوی پدرم را بگیرد که با ضربه او به درون یکی از قبرهای خالی افتاد. این نخستین خاطره‌ای بود که به یاد می‌آورم. شاید دیر باشد اما من هشت سالم بود و نوه ننه‌ای بودم که آخر عمری آلزایمر داشت و پسر محمود که برادر خود را شناخت و درون قبر خالی انداخت....

\*\*\*

رمان «مردن به سبک یک آدم معمولی»، نوشته محمدرضا یاری کیا، توسط انتشارات سپنتا منتشر شده است.

داستان این کتاب درباره سه دوره از زندگی مرد میانسالی است که عاشق می‌شود. درامی پرهیجان و عاشقانه که مرگ را در خود گنجانده و تلفیق عشق و مرگ در این شخصیت جان می‌گیرد.

او در عشق دوران نوجوانی ناکام شده و به زندگی با کرختی ادامه می‌دهد و مرگ را تلخ و غم‌انگیز می‌داند. عشق در زندگی پدرش و برادرش به شکل دیگری رقم می‌خورد و او عشق را نیز تلخ معنا می‌کند تا این که مرگ به سراغش می‌آید و مرگ را دست نیافتنی می‌بیند. او در طول داستان، چندین مرتبه با عشق روبه‌رو می‌شود. عشقی تلخ و نخواستنی که سبب می‌شود از آن دوری کند و به هم‌زیستی با مرگ ادامه دهد....

\*\*\*

«محمدرضا یاری کیا» متولد آذر ۱۳۴۸ و فارغ‌التحصیل رشته کشاورزی است. او که قبلاً با ساختن فیلم‌های کوتاه، از جمله: «هیس»، «یک راش دروغ»، «مسیر دو طرفه» و «نذری بی آب» و نوشتن فیلمنامه‌های کوتاه «آرزوهای کنسرو شده» و «روای زودگذر» و فیلمنامه سینمایی «کادو»، حضور فعالی در این عرصه داشته، وارد دنیای ادبیات شد و رمان «مردن به سبک یک آدم معمولی» نخستین تجربه او در این بخش است.

\*\*\*

در ادامه این رمان آمده است:

هر دوی ما به معلم جدید احساس بهتری داشتیم. هر دوی ما سکوت را همان سلاح مرگبار سابق می‌دانستیم. هر دوی ما در یک محل زندگی می‌کردیم و در آخر هر دوی ما بر روی نیمکت آخر کلاس درس می‌نشستیم که برای نشستن در آن‌جا کسی داوطلب نمی‌شد. خیال آهو من را تنبل‌تر کرده بود و کم‌تر مشق شبانه‌ام را انجام می‌دادم. دیکته شب را نمی‌نوشتیم و برای هر مدادی که تمام می‌کردم دو سه روز پیش‌تر وقت نمی‌گذاشتم. این نشانه‌هایی بود که داشتم می‌نوشتم تا آن‌چه در من بود را بر روی کاغذ حک کنم. تعریف از خود نباشد کارم هم بد نبود. هر جا که کلمات یا واژه‌ها را کم می‌یافتم در قفسه ذهنم را می‌گشودم و جملات بر کاغذ جاری می‌شدند. آهو شخصیت اصلی خاطرات روزانه‌ام بود و بهروز الگوی من در نوشتن بود که هیچ‌وقت دفترش را پیدا نکردم.

به پایان نزدیک شده بود و برایش زحمتی نکشیده بود. نه این که پایان را درک کرده‌باشد. فقط دوست داشت که پایانی برای اتفاقات داشته‌باشد. او بی‌انگیزه‌تر از آن بود که پاسخی برای آینده‌اش داشته‌باشد....

دوخت اخلاقی قرار داده که از بطن آن پلشتی انسان‌ها را در موقعیت‌ها نشان می‌دهد. او کارگردانی است که فیلم را در اختیار موقعیت هستی‌شناسانه نابی قرار می‌دهد که اساساً فیلم است که خود را آشکار می‌کند و کارگردان به مثابه موتور محرک فیلم، گویی در آستان ایستاده و شخصیت‌ها همچون مهره‌های شطرنج حرکت می‌کنند.

اگرچه در فیلم «روی علف‌های خشک» ما با معلمی که در مدرسه در کلاس هنر در روستایی واقع در آناتولی مشغول تدریس است آشنا می‌شویم، اما نقطه بحرانی فیلم این است که معلم از همه‌جا بی‌خبر به آزار جنسی یکی از شاگردانش محکوم می‌شود. او برای رفع اتهام تلاش جدی می‌کند، اما جای جای فیلم فقط بر این نکته تمرکز ندارد بلکه کارگردان سعی می‌کند روابط پیچیده معلم با دانش‌آموزانش و به خصوص یکی از آنها را به خوبی نشان دهد.

معلم عاشق یکی از شاگردان زیبایش به نام سوییم (با بازی ایچه باگچی) می‌شود. این به وضوح نوعی تأیید برای شایعه‌ای است که سامت با آن مواجه شده که به تدریج جنبه شریر، خودکامه و انتقام‌جویانه‌اش آشکار می‌شود. چیزی که در رابطه او با نورای (با بازی مروه دیزدار)، معلمی که پای خود را در یک حمله تروریستی از دست داده نیز پیداست.

جیلان استاد به تصویر کشیدن لحظات ناب انسانی است که چگونه انسانی عاقل به دیوانه و عاشقی سر به راه تبدیل می‌شود. او به خوبی نشان می‌دهد که چگونه انسانها موقعیت‌ها و چارچوب‌های زندگی را در هم می‌شکنند تا انکشاف جدیدی از حقیقت به دست بیاورند. اگرچه جیلان در فیلم‌هایش فقط به این روابط نمی‌پردازد بلکه سعی دارد وضعیت اقتصادی و سیاسی کشورش را که به نوعی درگیر چالش‌ها و جدال‌هاست را نیز نشان دهد.

او از دختری استفاده می‌کند که در یک عملیات بمب‌گذاری پایش را از دست داده و اینک در شهری دور با معلمی رابطه‌ای را آغاز می‌کند که بدنش به مثابه پرچمی برای وضعیت بحران زده سیاسی به اهتزاز درآمده است. او این شخصیت را قهرمان فیلم نشان نمی‌دهد، بلکه او هم فردی از افراد جامعه است که همه درگیر آن هستند.